هو العلیم

جامعیّت سعۀ وجودی رسول خدا نسبت به سایر انبیا در تبلیغ

طرح مبانی اسلام - جلسه پانزدهم

استاد

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم‌

الحمدُ للّهِ ربّ العالَمینَ

و الصّلاةُ علیٰ أشرفِ رُسُلهِ و خاتَم سُفَرائهِ

محمّدٍ و آلهِ الغُرِّ المَیامینَ

و لعنةُ اللَه علیٰ أعدائِهم أجمعین‌

# خصوصیّات پیغمبر اکرم و دین اسلام

قالَ اللَه تعالیٰ فی مُحکمِ کتابهِ:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَـٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾.[[1]](#footnote-1)

معنای آیه این‌چنین است:

«آن کسانی از این امّت، مشمول رحمت پروردگار می‌شوند و فلاح و رستگاری پیدا می‌کنند، که از پیغمبر اکرم متابعت بنمایند و در فکر و ذهن خود راهی جز راه پیغمبر اکرم اختیار نکنند؛ آن پیغمبری که رسول و فرستادۀ از جانب پروردگار است و اُمّی است (یعنی درس نخوانده و کتابی مطالعه

نکرده است و تمام مطالبی که می‌گوید، از روی کتاب نیست، بلکه وحی است)، آن پیغمبری که نام او در تورات و انجیل برده شده است و خداوند بشارت به ظهور و بعثت او داده است.»

منتها این مطالب را از تورات و انجیل حذف کرده‌اند! همیشه رسم بر این بوده است که در جایی که مطلب اقتضا می‌کرده است، مدام از دین کم می‌کردند و می‌بریدند؛ لذا این تورات و انجیل هم مُحرَّف (تحریف شده) است، و آن تورات و انجیلِ واقعی نیست.

خصوصیّت این پیغمبر و دین و آیینش این است:

﴿يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾؛ «همیشه امّت خود را به معروف و کار پسندیده امر می‌کند!»

چه آن معروف‌هایی که مطابق با فطرت و قابل ادراک برای مردم باشد، و چه آن معروف‌هایی که قابل ادراک و احساس برای مردم نباشد و از ناحیۀ پروردگار بیاید.

﴿وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾؛ «و مردم را از کار زشت باز می‌دارد!»

چه آن منکری که فطرت از او گریزان باشد و قابل ادراک برای انسان باشد، و چه آن منکرهایی که مطابق با فطرت است ولی انسان از ادراک آن ناتوان است؛ هر دوی اینها منکرند.

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ﴾؛ «طیّبات را برای مردم حلال می‌کند!»

مردم می‌توانند از طیّبات الهی و از نِعَم خداوند در دنیا استفاده کنند. رهبانیت و گوشه‌گیری و عزلت در دین اسلام نیست! حرام کردن نعمت‌های الهی در دین اسلام نیست!

﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَـٰٓئِثَ﴾؛ «و از طرف دیگر، هر امر خبیثی را برای مردم حرام می‌کند!»

محرّمات را برای مردم حرام می‌کند؛ یعنی آنچه که برای رشد آنها مضرّ است، چه از جهت روحی و چه از جهت جسمی، حرام می‌کند. لذا خوردن خبائث حرام است، و احکام مخصوص به خودش را دارد که در فصول مختلفۀ فقه، مذکور است.

﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾؛ «سختی و فشار و تضییق را

از امّت خودش برمی‌دارد.»

«إصر» یعنی: سختی و فشار و تحمیل مطلبی بر انسان به‌نحوی‌که برای او بسیار مشکل باشد.[[2]](#footnote-2) پیغمبر این امور و آنچه که دست و پای امّت را می‌بندد، برمی‌دارد:

بُعِثتُ عَلیٰ شَریعةٍ سَمحَةٍ سَهلةٍ؛[[3]](#footnote-3) «من شریعت سهل و آسانی برای شما آوردم.»

شرایع گذشته، شریعت سهله و سمحه نبود، و متناسب و مطابق با افکار و شاکله‌های امم گذشته تدوین شده بود؛ امّا بعثت پیغمبر اکرم باب جدیدی را گشود، و نفس مبارک آن حضرت سختی‌های امّت را تحمّل کرد و به خود خرید، و در نتیجه کار بر امّت سبک شد.

# تکلیف امّت نسبت به پیامبر اکرم

حالا تکلیف ما با یک‌چنین پیغمبری و این رسالت و بعثتی که ﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ آمده است، چگونه است؟

﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ﴾؛ «آن کسانی که به پیغمبر ایمان آوردند و او را در راه هدفش (که عبارت است از هدایت و کمال ما) کمک و یاری کردند و بار پیغمبر را سبک کردند و زحمت او را کم کردند،»

﴿وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾؛ «و از نوری که با پیغمبر نازل شده بود (که عبارت است از قرآن و اهل‌بیت علیهم السّلام) متابعت کردند، اینها رستگارند!»

# کیفیّت احساس مسئولیّت انبیای گذشته نسبت به ابلاغ رسالت و هدایت مردم

تمام انبیای گذشته در یک مسئله مشترک بودند و اختلافی در بین آنها نبود و مرام آنها در این مسئله یکی بود، و آن این بود که رسالت خود را از ناحیۀ پروردگار می‌دانستند و تکلیفی را که خدا بر دوش آنها قرار داده بود، انجام می‌دادند و مطلب دیگری از این نظر در وجود خود احساس نمی‌کردند. احساس می‌کردند: مسئولیتی را که خدا به آنها داده است، باید انجام بدهند و این مطالب را به مردم ابلاغ کنند؛ امّا اینکه مردم هدایت پیدا کنند یا نکنند، دیگر به ما مربوط نیست!

این تکلیفی که خداوند بر دوش انبیا و به‌طورکلّی بر دوش پیامبران و ائمّه و اولیا گذاشته است، نه به این خاطر است که عمر آنها باید فدای هدایت و کمال امّتی و یا افراد خاصّی بشود؛ نه‌خیر! زحماتی که اولیا و ائمّه و انبیا در تبلیغ رسالت متحمّل می‌شوند، نفع آن مستقیماً به خود آنها می‌رسد و کمالی برای خود آنها است؛ منتها در حول‌وحوش آنها نیز عدّه‌ای منتفع و بهره‌مند می‌شوند. مقام أشرف هیچ‌وقت فدای مقام دانی و نازل نمی‌شود! کامل فدای ناقص نمی‌شود!

خداوند ممکن است که فرد کامل را قبل از وصول به کمال یا پس از وصول به کمال، از نظر توسعۀ در رحمت خود، به چنین مسائلی مبتلا کند که نفعش مستقیماً به خود او می‌رسد. بنابراین، وظیفه‌ای که انبیا در وجود خود احساس می‌کردند همین بود که تکلیفی از ناحیۀ پروردگار آمده است و ما باید این تکلیف را انجام بدهیم؛ مردم هدایت پیدا کردند یا هدایت پیدا نکردند، دیگر وظیفۀ ما نیست و بر عهدۀ ما نیست!

لذا می‌بینیم وقتی آنها رسالت خود را تبلیغ می‌کنند، مدّتی در میان مردم بسر می‌برند و هنگامی که مأیوس می‌شوند، شروع به نفرین می‌کنند و از قوم خود فاصله می‌گیرند! حضرت یونس از قومش بیرون آمد و گفت: ما بیرون برویم؛ حالا هر چه می‌خواهد به سرتان بیاید! حضرت نوح صدها سال در میان مردم به تبلیغ رسالت پرداخت و وقتی دید که قابل هدایت نیستند، نفرین کرد تا خداوند همه را از بین ببرد!

﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا﴾؛[[4]](#footnote-4) «و نوح گفت: پروردگارا، دیّار و زنده‌ای از کافرین را در روی زمین باقی نگذار!»

نفرین کرد و رفت! همین‌طور سایر انبیا و رسل، آنچه که در نفس خود احساس می‌کردند، فقط تبلیغ رسالت بود و بس! مطلب دیگری نبود.

# نحوۀ اراده و مشیّت الهی در هدایت پیامبران و سایر انسان‌ها

خداوند در اینجا برای بعضی از آنها، قضیّه را روشن می‌کرد و بر اثر گذشت

زمان و مسائلی که به‌وجود می‌آمد، آنها را متوجّه می‌کرد که کار مردم به‌دست خداست، هدایت و عدم هدایت مردم به‌دست پروردگار است، و آنها فقط باید وظیفۀ خود را انجام بدهند و نباید در این وظیفه، اظهار نظر کنند! نباید بگویند که چرا این‌طور شد و چرا آن‌طور شد؟! این مطلبی بود که معمولاً پیامبران به این مطلب می‌رسیدند، و این یک درجه از درجات بالای توحید است که احساس کنند: تمام هدایت و ضلالت به‌دست پروردگار است، و اختیار امّت را در گمراهی و شقاوت، جدای از اراده و مشیّت پروردگار ندانند!

حضرت موسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام که این‌قدر برای مردم زحمت کشید و تبلیغ رسالت کرد و مردم را از آن گرفتاری‌ها نجات داد، همین‌که چند روزی از آن قوم خارج می‌شود و بیرون می‌رود، وقتی که برمی‌گردد، می‌بیند همۀ مردم گوساله‌پرست شده‌اند! آن‌قدر ناراحت می‌شود که برادر خود را مورد عتاب و عقاب قرار می‌دهد! برادرش می‌گوید:

﴿قَالَ ٱبۡنَ أُمَّ إِنَّ ٱلۡقَوۡمَ ٱسۡتَضۡعَفُونِي وَكَادُواْ يَقۡتُلُونَنِي فَلَا تُشۡمِتۡ بِيَ ٱلۡأَعۡدَآءَ وَلَا تَجۡعَلۡنِي مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾.[[5]](#footnote-5)

«تو حساب ما را به حساب آنها مگذار و ما را یک‌کاسه نکن! تو خبر نداری که وقتی از اینجا رفتی، چه پیش آمد و چه بلاهایی بر سر من آمد و چه گرفتاری‌هایی را متحمّل شدم؛ این مردم داشتند من را می‌کشتند! من را با این قوم ظالمین قرار نده! من حسابم جدا است و اینها حسابشان جدا است.»

حضرت موسی ناراحت می‌شود از اینکه می‌بیند این‌همه برای آنها زحمت کشیده است، حالا که یک مدّت کمی از این قوم بیرون آمده است، تمام این زحمات و تبلیغ و ترویج توحید در میان مردم، با سحر سامری و آن گوساله‌ای که به‌وجود آورده بود، همه از بین رفته است! نکته‌ای در اینجا است [که خداوند می‌فرماید]: ای

موسی، تو خیال می‌کنی هدایت مردم به‌واسطۀ زحمات تو برای آنها پیدا می‌شود؟! اگر ما اراده نکنیم، آیا باز همۀ اینها هدایت پیدا می‌کنند و حرف تو را گوش می‌دهند؟! نکتۀ دقیق در اینجا این است! حضرت موسی در اینجا متوجّه اضطراب سرّ خود می‌شود. حضرت موسی می‌خواهد نتیجۀ زحمتی را که برای این امّت کشیده است، ببیند. حضرت موسی در این مقام نبوده است و این را نمی‌دانست که آنچه از هدایت و ضلالت پیش می‌آید، براساس تقدیر و مشیّت پروردگار است؛ لذا وقتی می‌بیند که تمام زحماتش از بین رفته است، ناراحت می‌شود![[6]](#footnote-6)

ای موسی، اگر تو بدانی تمام اینها به‌دست پروردگار است، دیگر ناراحتی و مؤاخذۀ از برادر ندارد؛ چه تو بخواهی و چه نخواهی، جریان توحید در مظاهر عالم امکان، اقتضا می‌کند که مشیّت پروردگار تحقّق پیدا بکند! ما آن کسی را که به تو دسترسی ندارد، بدون ارتباط با تو هدایت می‌کنیم؛ و آن کسی که به تو دسترسی دارد و سال‌ها برای او زحمت می‌کشی، تمام زحمات تو را با یک قضیّه، رشته و پنبه می‌کنیم! تو باید این مسئله را در نظر داشته باشی که تنها باید وظیفۀ خود را انجام بدهی! هیچ‌گاه فکر تو به این مسئله نخواهد رسید که چگونه اراده و مشیّت ما در این عالم تحقّق پیدا می‌کند؛ مگر اینکه حجاب‌های غیبی برای تو منکشف شود، آن‌وقت احساس می‌کنی که منشأ هدایت و ریشۀ ضلالت افراد از کجا است و از کجا نشئت می‌گیرد. هدایت افراد را به‌حساب خود نگذار، تا مبادا وقتی دیدی که آنها به ضلالت افتادند، آن‌موقع ناراحت بشوی و برادرت را دعوا بکنی! نه‌خیر، این مطلب به‌دست ما است!

در اینجا حضرت موسی متنبّه می‌شود و نکته برای او کشف می‌شود و می‌گوید:

﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا فِتۡنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَآءُ وَتَهۡدِي مَن تَشَآءُ﴾؛[[7]](#footnote-7) «پروردگارا، تمام اینها امتحان تو است؛ هر کسی را بخواهی از این بوتۀ امتحان سرفراز بیرون

می‌آوری، و هر کسی را که بخواهی به ضلالت می‌اندازی!»

اینجا بود که آن مطلب توحیدی برای حضرت موسی منکشف می‌شود. بعد خداوند هم می‌فرماید:

﴿قَالَ عَذَابِيٓ أُصِيبُ بِهِۦ مَنۡ أَشَآءُ وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖ﴾؛[[8]](#footnote-8) «هر کسی را که بخواهم به عذاب خودم مبتلا می‌کنم، و رحمت من بر همه‌چیز توسعه دارد.»

این توسعۀ رحمت من به چه کسانی اختصاص دارد؟ و من برای چه کسانی این رحمت واسعه و این رحمت عمیم را در نظر گرفته‌ام؟

﴿فَسَأَكۡتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُم بِ‍َٔايَٰتِنَا يُؤۡمِنُونَ﴾؛[[9]](#footnote-9) «من این رحمت واسعه را برای آن کسانی که اقامۀ صلاة می‌کنند و نماز بجا می‌آورند و زکات می‌دهند [و به آیات ما ایمان دارند]، در نظر گرفته‌ام!»

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ...﴾؛ «این رحمت واسعه، به امّت پیغمبر آخرالزّمان اختصاص دارد، همان پیغمبری که بشارت او را در تورات و انجیل ذکر کرده‌ام!»

این ارتباط بین آیۀ قبل و آیه‌ای است که مورد نظر ما است؛ آن رحمت واسعه اختصاص به اینها دارد، همان رحمتی که خداوند از جانب پیغمبر می‌فرماید:

﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾؛ «آن کسی که ما فرستادیم تا آن إصر و گرفتاری‌هایی که بر امم گذشته بود، از این امّت برمی‌دارد.»

# هدایت و ضلالت به‌واسطۀ جذبات رحمانی و القائات شیطانی

بنابراین، آنچه برای همۀ انبیا مسلّم و روشن است این مطلب است که مشیّت پروردگار در هدایت و ضلالت تفاوت نمی‌کند؛ اگر خداوند متعال پیامبری را برای هدایت می‌فرستد، از آن‌طرف نیز شیطانی را برای ممانعت از ورود افراد ناپاک به حریم کبریائیّت خودش، خلق می‌کند. آن جاذبه‌ای که در رحمانیّت نفس پیغمبران و رسالت آنها قرار داده است که مردم را به‌وسیلۀ آن دعوت می‌کنند، مانند آن جاذبه و جلب را

در نفوس ناپاک شیطان و اعوان او از همین بنی‌آدم قرار می‌دهد که آنها نیز بیایند و از آنچه که انبیا در مقام ارشاد به‌سوی آن هستند، جلوگیری کنند. این دو محور مخالف و دو قطب مخالف، به موازات هم و مساوی با هم در حرکت هستند؛ در هرجا که شیطانی وجود دارد، رحمانی نیز در آنجا وجود دارد و در هرجا که پیغمبری است، خداوند در همان‌جا شیطانی را می‌گمارد تا انسان را وسوسه کند، این دو قطب با هم در حرکت هستند و این دو محور با همدیگر حرکت می‌کنند.

حالا پیغمبر اکرم که این‌قدر برای هدایت و ارشاد مردم زحمت می‌کشد و مردم را به‌سوی خودش جلب می‌کند، و قوای ملکوتی نفس آن حضرت و آیات قرآن که افراد را به‌سوی خودش جلب می‌کند، در همان‌موقع شیطان به‌واسطۀ اعوان خود، از همین مشرکین قریش، جلوی پیغمبر می‌ایستد و ممانعت می‌کند؛ و این یک مسئلۀ دارج و رایجی است که در تمام طول قرون وجود دارد.

حالا صحبت در این است که اگر قرار بر این باشد که افرادی بیایند و به‌خاطر موقعیّت و کمال خودشان، افراد دیگری را جذب کنند؛ چرا این مسئله راجع به گروه مخالف است؟ صحبت در این است که آنها از اینکه بیایند و افراد را گمراه کنند، چه ترفند و نفعی می‌برند؟!

آن جاذبه‌ای که در نفس پیغمبر و در مقام رحمانیّت پروردگار وجود دارد که افراد را جذب می‌کند، خداوند همین را در نفوس خبیثۀ شیاطین و ابالسۀ از بنی‌آدم قرار داده است ولو اینکه نفعی نبرند و ضرری متوجّه آنها نشود، ولی همین‌قدر که احساس کنند شخصی دارد هدایت پیدا می‌کند، می‌روند و آن رگ حیاتی او را قطع می‌کنند و او را از راه به بیراهه می‌اندازند! اصلاً تمام خصوصیّات نفسانی آنها به بیراهه بردن افراد است، ولو اینکه نفع یا ضرری بر آنها متوجّه نشود. این شخص در اینجا است و آن شخص در جای دیگری است، امّا می‌خواهد که او به راه نیاید و هدایت پیدا نکند؛ لذا می‌آید و توطئه می‌کند و موانعی بر سر راه او ایجاد می‌کند.

# هجرت بعضی مسلمانان به حبشه به‌سبب اذیّت و آزار مشرکان مکّه

پیغمبر اکرم در مکّه مشغول تبلیغ هستند و مسلمین کاری به مشرکین و بت‌های آنها ندارند، آنها برای خودشان گروهی هستند که از پیغمبر اکرم تبعیّت می‌کنند و مسلمان می‌شوند؛ امّا این مشرکین دست برنمی‌دارند و شروع به اذیّت مسلمانان می‌کنند، و کار را به آنجا می‌رسانند که عدّه‌ای از مسلمین پیش پیغمبر می‌آیند و می‌گویند: «یا رسول‌اللَه، به ما اجازۀ هجرت بده! ما به اینها کاری نداریم، امّا اینها پیوسته اذیّت می‌کنند!» تمام همّ و غمّ مشرکین این بود که آنها را از راه به‌در کنند. مسلمانان با مشرکین کاری ندارند، امّا آنها مسلمانان را اذیّت می‌کنند و مردم را تحریک می‌کنند که آنها را اذیّت کنند و آنها را در مرام خودشان سست کنند.

و ما باید خیلی متوجّه باشیم و به‌خوبی از موقعیّت خود آگاه باشیم و باید در این دو قطب مخالف، مسیر خودمان را کاملاً روشن کنیم!

مسلمین به پیغمبر می‌گویند: «اجازه بدهید تا ما از اینجا هجرت کنیم!» حضرت اجازه نمی‌دهند، دوباره خدمت پیغمبر می‌رسند، باز حضرت اجازه نمی‌دهند، برای بار سوّم، حضرت اجازه می‌دهند، می‌پرسند: کجا برویم؟! حضرت می‌فرمایند:

به سمت حبشه بروید؛ زیرا نجاشی، پادشاه حبشه مردی نصرانی است و از مسلمان‌ها پذیرایی می‌کند و کاری هم به کار ما ندارد![[10]](#footnote-10)

لذا تعدادی از مسلمین به سرپرستی جعفر طیّار ـ که او در این مسافرت سفیر پیغمبر اکرم بود ـ حرکت می‌کنند و از کنار دریا سوار بر کشتی می‌شوند و به سمت حبشه می‌روند.[[11]](#footnote-11)

# ناراحتی مشرکان از گرویدن افراد به توحید و قصد بازگرداندن مهاجران

حالا که به آنجا رفته‌اند، با اینکه از دسترس مشرکین دورند و دیگر کاری به مشرکین و به بت‌ها و مکّه ندارند، امّا باز هم مشرکین نمی‌توانند آرام بنشینند و ببینند که عدّه‌ای هدایت پیدا کرده‌اند و مسلمان شده‌اند و دم از توحید می‌زنند، ولو صدها فرسنگ بینشان فاصله باشد! شروع به توطئه می‌کنند. پیغمبر این عدّه را فرستاد و آنها

نیز دو نفر را فرستادند. سفیر آنها، عمارة بن ولید، شراب‌خوارِ دائم‌الخمر، و عمرو بن عاص فاسق فاجر است! این سفیر مشرکین است و آن‌هم سفیر پیغمبر؛ این سفیر اسلام است و آن‌هم سفیر کفر! این دو به نجاشی می‌گویند: «این افراد جوان‌های هستند سفیه، که از دین ما برگشته‌اند و از شهر ما بیرون آمده‌اند، از شما تقاضا می‌کنیم که اینها را به کشور و جایگاه و مأوای خودشان برگردانید!»

نجاشی می‌گوید: «من تا آنها را امتحان نکنم نمی‌توانم حرف شما را قبول کنم!» دستور می‌دهد تا مسلمانان بیایند. هنگام حضور در نزد نجاشی، برخلاف آداب و رسوم، سجده نمی‌کنند؛ به آنها اعتراض می‌کنند که چرا سجده نمی‌کنید؟

می‌گویند: «ما جز برای پروردگار، برای کسی کرنش نمی‌کنیم!»

خیلی عجیب است! افرادی که تنها دو یا سه سال است به پیغمبر ایمان آورده‌اند، دارای آن‌چنان ایمان محکمی می‌شوند که ابّهت و جاه و جبروت مظاهر دنیا، آنها را نمی‌گیرد و در تحت سیطرۀ قوای أبالسه و شیاطین قرار نمی‌گیرند و آنچه را که درون خود دارند، حفظ می‌کنند و تا آخر به آن پایبند می‌مانند و هیچ مانعی نمی‌تواند آنها را در مرامشان سست کند!

نجاشی از آنها می‌پرسد: «چرا شما از دین خود برگشتید؟»

حالا ببینید جعفر طیّار، این سفیر پیغمبر چگونه صحبت می‌کند! جعفر طیّار برمی‌خیزد و به نجاشی خطاب می‌کند و می‌گوید:

ما اقوامی در جاهلیّت بودیم، دائماً همدیگر را مورد هتک و تجاوز قرار می‌دادیم، قتل و غارت در بین ما رواج و شیوع داشت، غذای ما چنین بود، رفتار ما چنین بود، زنا و ربا و شرب خمر و دزدی در میان ما رواج داشت (و از احوال جاهلیّت برای نجاشی خبر داد) و در چنین شرایطی زندگی می‌کردیم و خصوصیّات ما این‌طور بود؛ سپس خداوند متعال پیغمبری در میان ما مبعوث کرد که این پیغمبر، ما را از عبادت بت‌ها، به عبادت خدای یگانه فراخواند و از آنچه که ما را به خود مشغول می‌کرد، به سمت و سوی واحدی متوجّه کرد!

منظور از بت‌ها چوب نیست؛ منظور از بت‌ها هر مظهری است که انسان در مقابل آن مظهر، سر تسلیم فرود بیاورد. مظاهر دنیا، ریاست، حبّ مال، حبّ مقام، حبّ فرزند و امثال ذلک، همۀ اینها بت هستند.[[12]](#footnote-12)

پیغمبر خدا آمد و ما را از کرنش در برابر بت‌های دنیوی و بت‌های نفسانی باز داشت و به یک سمت ما را خواند که آن توحید است. ما تمام عادات گذشته را کنار گذاشتیم، موقعیّت ما قبلاً چنین بود و الآن این‌طور شده است.

# قرائت سورۀ مریم برای نجاشی و انقلاب روحی وی

نجاشی به جعفر طیّار عرض می‌کند: آیا وحیی هم برای پیغمبر شما آمده است؟ جعفر طیّار شروع به خواندن می‌کند:

﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* كٓهيعٓصٓ \* ذِكۡرُ رَحۡمَتِ رَبِّكَ عَبۡدَهُۥ زَكَرِيَّآ \* إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيّٗا \* قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبٗا وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا \* ...﴾.[[13]](#footnote-13)

شروع می‌کند آیات سورۀ مریم را می‌خواند. خود نجاشی نصرانی است، آیات سورۀ مریم را که می‌شنود، متوجّه می‌شود که عجب، چه مسائلی در این کتاب و در این وحی مطرح است! اشک نجاشی و افرادی که در آنجا بودند جاری می‌شود و نجاشی در همان مجلس اسلام می‌آورد و آن دو نفر را بیرون می‌کند و می‌گوید: «برگردید سر جای خودتان!»[[14]](#footnote-14)

این همان جاذبۀ رحمانی است! این مسلمینی که به حبشه رفتند، با مردم که کاری نداشتند، اینها رفته بودند که در آنجا بمانند و سالیان دراز در حبشه باقی ماندند، و بعضی از اینها چند فرزند در حبشه به‌دنیا آوردند؛ ولی مشرکان مکّه نمی‌توانند ببینند که یک نفر در آن گوشۀ دنیا دارد هدایت پیدا می‌کند!

این جذب و این جلب، هم در این‌طرف موجود است و هم در آن‌طرف؛ و این همان چیزی است که انسان خیلی باید مواظب باشد! خیلی باید مواظب راه و مواظب موقعیّت خودش باشد تا بتواند بین این دو مسئله، تفکیک بگذارد و صرف جاذبه و فعالیت و اهتمام أبالسه و شیاطین را براساس هدایت و همّت والای آنها قرار ندهد. صرف اهتمام افراد و فعالیت آنها نباید باعث بشود که انسان فریب بخورد و این اهتمام بلیغ و سعی بسیار شدید آنها را به‌حساب اهتمام در راه رشد و تعالی بگذارد؛ این همان اهتمامی است که از استاد و مربّی خود، ابلیس‌الأبالسه و شیطان‌الشیاطین گرفته‌اند، همان کسی که چنان اهتمامی دارد که هیچ‌کدام از ما چنین اهتمامی نداریم! او به پروردگار می‌گوید:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾؛[[15]](#footnote-15)

«می‌گوید: همۀ آنها را اغوا می‌کنم و با تمام قوا بر سر راه آنها می‌ایستم! \* [مگر بندگان مخلَصین تو را.]»

اهتمامی که او برای اغوای مردم و بنی‌آدم دارد، هیچ‌کسی این اهتمام را ندارد!

# حیازت مقام ابوّت به‌واسطۀ تجلّی تامّ پروردگار در نفس پیامبر اکرم

این روش پیامبرانِ سابق است؛ امّا پیغمبر اکرم نه‌تنها توحید را در مظاهر پروردگار بالعیان و بالحقیقه مشاهده می‌کند، بلکه به‌واسطۀ جامعیّت بین وحدت و کثرت و به‌واسطۀ تجلّی تامّ مظاهر پروردگار در جمیع عوالم، بِجمیعِ مَراتبهِ و عَلَی الإطلاقِ، به موقعیّتی رسیده است که آن رحمانیّت و آن رأفت و آن احساسی که پروردگار متعال نسبت به بندگانش دارد، همان احساس در وجود پیغمبر اکرم تجلّی پیدا کرده است! دیگر پیغمبر نمی‌گوید: به من چه مربوط است؟! فرق پیغمبر و دیگران در این است که پیغمبر نمی‌گوید: اگر هدایت پیدا نکردید، به من مربوط نیست! و نمی‌آید و نفرین کند و برود! پیغمبر این‌طور نبود! ما باید بدانیم در چه امّتی هستیم! آن مقام رحمانیّت و رأفت پروردگار بِأتَمِّها و بِأظهَرِها و بِاشتِدادِها در وجود و نفس پیغمبر تجلّی کرده است، گویی خود خدا پایین آمده و مرتبۀ نازله‌ای در وجود پیغمبر پیدا کرده است! آن‌وقت چطور ممکن است پیغمبر اکرم مثل بقیۀ پیامبران گذشته باشد؟! لذا پیغمبر می‌فرماید:

أنا و عَلیٌّ أبَوا هَذهِ الأُمّةِ؛[[16]](#footnote-16) «من و علی، پدران این امّت هستیم.»

سایر پیغمبران پدر نبودند، مأمور بودند. مأمور یعنی اینکه سر کار برود و پشت میزش در اداره بنشیند و یک برگه به او بدهند و من‌باب‌مثال بگویند: راجع به این قضیّه، سراغ این افراد برو! او باید برود و کارش را انجام بدهد. هر چه آن شخص عجز و التماس بکند که: آقا من ندارم! می‌گوید: به من مربوط نیست؛ من مأمورم و باید بدهی! باید برود و سر کارش بنشیند؛ حالا کار مردم راه افتاد یا راه نیفتاد، وظیفۀ من نیست. وظیفۀ من این است که در حیطۀ کاری و محدودۀ دفتر خودم، وظیفه‌ام را انجام بدهم تا آن حقوقی که می‌گیرم حلال باشد؛ نهایت کاری که انجام می‌دهد، همین است! این را می‌گویند مأمور. اگر کار مردم از جای دیگر خراب شود، به من

مربوط نیست! من وظیفه دارم این کار را انجام بدهم؛ اگر کار شما از جای دیگر خراب است، برو و از جای دیگر درست کن! من وظیفه‌ام این است که الآن این کار را انجام بدهم؛ اگر شما در جای دیگری مشکلی داری، من بلند نمی‌شوم و بروم این مشکل را حل کنم، جایگاه و وظیفۀ من این است و دنبال کار خودم هستم. این می‌شود مأمور. پیغمبران این‌طور بودند؛ یعنی منتهای ادراک پیغمبران این بود که توحید را در مظاهر عالم امکان مشاهده کنند و ببینند که هدایت مردم به‌دست پروردگار است و ضلالت مردم با اختیارشان به اراده و مشیّت پروردگار است. حالا از خودم مایه بگذارم؟ نه‌خیر! از خودم اضافۀ بر آنکه خدا گفته است، کاری انجام بدهم؟ نه‌خیر، این کار پیغمبران و انبیا نیست!

امّا پیغمبر اکرم این‌طور نبود، پیغمبر می‌آمد و از خودش مایه می‌گذاشت؛ چون خودش را پدر این امّت می‌دانست:

أنا و عَلیٌّ أبَوا هَذهِ الأُمّةِ؛ «من و علی پدر این امّت هستیم!»

# تجلّی ابوّت پیامبر در معراج و درخواست‌های حضرت برای امّتش

یک پدر تحمّل دیدن گمراهی فرزند را ندارد و نمی‌تواند بگوید: به من ربطی ندارد! پیغمبر تمام مصائب را به جانش خرید تا این امّت گمراه نشود! در شب معراج نیز پیامبر اکرم به فکر امّت است؛ طبق روایت مفصّلی که در بحار است:

عالم یهودی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام سؤال می‌کند: «این چه فضیلتی است که شما برای پیغمبر خودتان قائل هستید و از همۀ انبیا سلب می‌کنید؟ پیغمبرانِ دیگر نیز فضائلی داشتند که پیغمبر شما نداشته است!»

حضرت جواب او را یک‌به‌یک می‌دهند تا می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند: «پیغمبر به معراج رفته است و از خدا برای این امّت تقاضای تخفیف می‌کند؛

کدام‌یک از پیغمبران این کار را کرده‌اند؟ وقتی تکلیف می‌آمد، آنها می‌گفتند: باید انجام بدهید! اگر انجام ندهید، خداوند شما را عقاب می‌کند و به جهنّم می‌برد! امّا پیغمبر اکرم با وجود اینکه تمام مصائب را متحمّل می‌شد، حالا که به معراج و به قرب پروردگار رفته است، در آنجا هم به یاد من و شما است! این فرق بین پیغمبر ما و بقیّه است!

پیغمبر اکرم از خدا سؤال می‌کند:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَا﴾؛[[17]](#footnote-17) ”خدایا اگر امّت من نسیان و خطا کرد، تو امّت مرا مؤاخذه نکن! (و زحمت را از امّت من بردار!)“

خداوند خطاب می‌کند و می‌فرماید: ”در امم گذشته اگر شخصی نسیان یا خطا می‌کرد، بعد از اینکه من او را متوجّه می‌کردم، عقابش می‌کردم؛ امّا به‌واسطۀ استدعای تو ای رسول من، من عقوبت نسیان و خطا را از امّت تو برداشتم!“

این‌قدر مسئله مشکل بود! خداوند می‌فرماید: ”وقتی ما یک مطلب را تذکّر دادیم، دیگر نسیان معنا ندارد! اگر نسیان و خطا بکنی، عقوبت می‌شوی!“ ولی ما این‌طور نیستیم، و پیغمبر کار ما را سبک کرد.

دوباره رو می‌کند به خدا و عرضه می‌دارد: ”پروردگارا، حالا که این کار را انجام دادی، یک درخواست دیگری هم دارم!“

می‌گوید: ”ای رسول من! گفتی که عقوبت بر نسیان را بردارم، که برداشتم؛ گفتی که عقوبت بر خطا را بردارم، که برداشتم؛ دیگر چه کار کنم؟“

حضرت عرضه می‌دارد که:

﴿رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَا﴾؛ «خدایا آن إصر و شدّتی که بر امم گذشته بود (ادیانِ امم گذشته با دین ما خیلی فرق می‌کرد) آن شدّت را از امّت من بردار!»

خداوند خطاب می‌کند: ”آن شدّت را که در امم و ادیان گذشته بود، با استدعای تو برمی‌دارم!“

پیغمبر برای ما این کار را می‌کند، پس ما باید بدانیم اگر پیغمبر نمی‌رفت و از خدا این استدعا را نمی‌کرد و مجرا را تغییر نمی‌داد، چه بر سر ما می‌آمد؟! پیغمبر رفت و دست‌کاری کرد! پیغمبر این کار را کرد! پیغمبر رفت و از خدا تخفیف گرفت؛ خداوند هم فرمود: برداشتم!

خداوند گفت: ”من در امّت‌های گذشته نماز جعل کرده بودم و حتماً باید در امکنۀ خاصّی مثل کلیسا و کنیسه می‌رفتند و این نماز را آنجا می‌خواندند، حتّی اگر خیلی دور باشد؛ اما من برای تو هر جای زمین را مسجد و طهور قرار دادم!“

یعنی اگر موقع ظهر شود، شما در هرجا باشید می‌توانید نماز بخوانید؛ همین‌جا می‌توانید نماز بخوانید، در خیابان باشید می‌توانید نماز بخوانید، در منزل رفیقتان باشید می‌توانید نماز بخوانید!

خداوند می‌فرماید: ”در امم سابقه اگر لباس یا بدن آنها نجس می‌شد، باید آن را می‌کندند؛ امّا من آب را برای تو طَهور قرار دادم و می‌توانی با آن إزالۀ نجاست کنی!“

لابد آنها افرادی بودند که باید یک‌هم‌چنین دینی هم برایشان باشد! آن یهودی‌ها و افراد کذا و کذایی که ما الآن بعضی از آنها را می‌بینیم، آن‌موقع هم باید دینشان همین‌طوری بود!

شما با یک لیوان آب می‌توانید وضو بگیرید، با سه لیوان یا پنج لیوان آب می‌توانید غسل بکنید، با یک لیوان و دو مرتبه آب ریختن در یک جا، از آن محل می‌توانید ازالۀ نجاست بکنید؛ این‌قدر راحت و سهل است! پیغمبر آمد و کار را از کجا به کجا رساند؛ از کندن اجزاء بدن و از بین بردن پوست بدن، کار را رساند به اینکه با یک یا نصف استکان آب، می‌توان ازالۀ نجاست کرد! از آنجا به اینجا رساند!

روایت خیلی مفصّلی است، چند مورد را به‌عنوان نمونه می‌گویم؛ حدود دوازده مورد از آن مسائلی که در اُمّم گذشته بود، خداوند فرمود که همۀ اینها را از امّت تو برداشتم:

 ”پنجاه رکعت نماز برای آنها جعل کردم و باید این پنجاه رکعت را در شبانه‌روز تقسیم کنند و در پنجاه نوبت نماز بخوانند!“

ببینید آیا دیگر وقتی برای اینها باقی می‌ماند؟! باید در شبانه‌روز پنجاه نوبت نماز بخوانند!

”امّا همین پنجاه و یک رکعتی که برای امّت تو جعل کردم، باید در پنج نوبت بخوانند؛ البتّه بعضی فریضه است و بعضی هم مستحب.

 در امم دیگر، من نمازها را در دل شب و در وسط روز قرار دادم؛ باید در شدّت آفتاب ظهر و در دل شب و نیمه‌های شب، از خواب بلند شوند و نماز بخوانند؛ ولی برای امّت تو تخفیف دادم، در اطراف نهار و اطراف لیل تقسیم کردم! اگر هم موقع ظهر نخواندی عیب ندارد، ثوابش کم می‌شود ولی دیگر تو را عقاب نمی‌کنم؛ می‌توانی بعدازظهر هم بخوانی. نماز مغرب را در اوّل غروب و یک ساعت بعد هم نماز عشاء را قرار دادم، و بعد هم اگر خواستی به آن مقامات بالا برسی، بسم اللَه! برای نماز شب بلند شو! این گوی و این میدان!

 اگر کسی یک کار حسنه انجام می‌داد، به او یک برابر ثواب می‌دادم؛ امّا برای امّت تو هر حسنه‌ای را ده برابر ثواب می‌دهم!

 در امّت گذشته اگر کسی نیّت کار ثواب می‌کرد ولی انجام نمی‌داد، به او پاداش نمی‌دادم؛ امّا در امّت تو نیّت کار ثواب ولو بدون عمل، یک حسنه دارد!

 در امّت گذشته اگر کسی نیّت گناه می‌کرد، او را عقاب می‌کردم؛ ولی در امّت تو نیّت گناه بدون انجام دادن آن، عقاب ندارد!

 در امّت گذشته اگر کسی گناه می‌کرد، گناه او را برای مردم افشا می‌کردم؛ امّا در امّت تو اگر کسی گناه کند، حسابش بین من و خودش است!

 در امّت گذشته اگر کسی گناه می‌کرد، باید صد سال استغفار می‌کرد یا هشتاد سال استغفار می‌کرد یا پنجاه سال استغفار می‌کرد، و تا وقتی که عمر داشت باید استغفار می‌کرد؛ گناه او را می‌بخشیدم، ولی از بهترین لذائذ دنیا او را محروم می‌کردم و در همین دنیا نیز او را عقوبت می‌کردم! امّا برای امّت تو اگر فردی از امّت تو صد سال گناه بکند، با یک «أستَغفرُ اللَه» و یک توبه، در یک طرفةالعین تمام آنها را می‌بخشم!“[[18]](#footnote-18)

اینها تحفه‌هایی بود که پیغمبر به معراج رفت و از خداوند برای ما آورد!

آن بالا در قاب قوسین رفت، آنجایی که محب نمی‌خواهد هیچ‌گونه خطوری و هیچ‌گونه خاطری بین خودش و محبوب داشته باشد؛ مسئله خیلی ظریف و دقیق است:

معراج پیغمبر چیست؟ خلوت پیغمبر با خدا چگونه است؟ ما از اینها خبر نداریم، ما چه می‌فهمیم که وقتی پیغمبر به آنجا رفت، چه کار کرد؟! ما خود را در هزار رنج و زحمت می‌اندازیم تا یک بارقه‌ و جاذبه‌ و حالی پیدا کنیم، و به ما دست نمی‌دهد؛ امّا در آنجایی که پیغمبر این‌همه زحمت کشیده است تا بالا برود و اُنسی پیدا کند، به قاب قوسین رفته و متّصل به ذات پروردگار شده است و هیچ‌گونه خاطره‌ای نباید در آنجا بین عاشق و معشوق و بین محب و محبوب خطور کند، امّا پیغمبر در آنجا به یاد ما است! خیلی عجیب است! شروع می‌کند از خدا امتیاز می‌گیرد: خدایا امتیاز بده! ایشان هم‌چنین پیغمبری بود.

# فرق دیدگاه پیامبر اکرم با انبیای سابق نسبت به هدایت مردم

لذا در روایتی از امام باقر علیه السّلام داریم که شخصی از حضرت سؤال می‌کند: آیا پیغمبر اکرم با مردم شوخی می‌کردند؟ حضرت فرمودند:

إنّ اللَه تَعالیٰ بَعَثَ أنبیاءَهُ فَکانَت فیهِم کَزازةٌ، و بَعَثَ مُحَمّدًا بِالرّأفةِ و الرّحمةِ؛[[19]](#footnote-19)

«وقتی‌که انبیای گذشته مبعوث می‌شدند، قدری قبض و تند بودند، آنها متوجّه حال خودشان و به‌دنبال کار خود بودند و تنها در این فکر بودند که مأموریّتشان را انجام بدهند؛ امّا خداوند حساب پیغمبر را از بقیّه جدا کرد و رأفت و رحمت را در پیغمبر قرار داد!»

پیغمبر با مردم می‌گوید و می‌نشیند و می‌خندد و شوخی می‌کند، و از همین راه‌ها قلوب را به‌دست می‌آورد؛ پیغمبر ما این‌طور جلب و جذب می‌کرد! لذا ایشان در تمام احوال و در تمام مدّت عمر خود، هیچ‌گاه نفرین نکرد.

# عدم نفرین پیامبر اکرم با وجود ظلم و ستم بسیار از جانب کفّار

در جنگ احد آن مصائبی که برای حضرت پیش می‌آید: پیشانی پیغمبر را شکستند، افراد از دور پیغمبر پراکنده شده بودند، جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ قرار داشتند و از آن حضرت محافظت می‌کردند؛ امّا بعضی وقت‌ها از دستشان درمی‌رفت، مثل اینکه قرار بر این بوده است که به پیغمبر اصابت بکند! شخصی به پیشانی پیغمبر سنگ زد و پیشانی شکست؛ شخص دیگری با شمشیر به گونۀ حضرت زد که دانه‌های کلاه‌خُود به استخوان گونۀ پیغمبر فرو رفت، و اینکه درآوردنش چه مسئله‌ای به‌وجود آورد، بماند! خون از سر پیغمبر به بدنش جاری بود، لب پیغمبر شکافته شد، دندان پیغمبر شکست؛ حضرت این خون‌ها را می‌گرفت تا بر روی زمین نریزد! در روایت می‌فرماید:

اگر یک قطره از این خون بر روی زمین بریزد، عذاب خدا تا قیامت بر این امّت می‌آید![[20]](#footnote-20)

این پیغمبری است که به فکر ما است. پیغمبر در همان موقعیّت و در همان حال که دانه‌های خُود در استخوان پیشانی ایشان فرو رفته بود، می‌گوید:

اللَهمَّ اغفِر لِقَومی، فَإنّهُم لا یَعلَمونَ؛[[21]](#footnote-21) «خدایا کاری به کار این امّت نداشته باش؛ اینها جاهل‌اند!»

در آنجا جبرئیل عرض می‌کند:

یا رسول‌اللَه، آن دانۀ دندان را به من عنایت کنید تا پیش من بماند!

حضرت می‌فرمایند:

می‌خواهم پیش خودم نگه دارم! می‌خواهم در روز قیامت این دندان را در مقابل پروردگار بیاورم و در مقام حساب بایستم و بگویم: خدایا، اینها دندان من را زدند و شکستند، من از اینها گذشتم؛ آیا تو از اینها نمی‌گذری؟![[22]](#footnote-22)

# توصیۀ پیامبر به ثقلین به‌سبب دلسوزی بر امّت در آخرین روزهای عمر شریف خویش

این پیغمبر ما است! در تمام مدّت عمر توصیه می‌کند: ای مردم، من برای هدایت خودتان دارم می‌گویم، وگرنه ذرّیۀ من که نیازی به هدایت ندارند:

إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَینِ: کتابَ اللَه و عِترَتی أهلَ بَیتی؛[[23]](#footnote-23) «من قرآن و عترت خودم را در میان شما باقی می‌گذارم!»

در تاریخ داریم:

پیغمبر در بستر افتاده است و جیش اسامه را به بیرون مدینه فرستاده است، مرتّب صدا می‌زند: «جَهِّزوا جَیشَ أُسامةَ!» تا این افراد از مدینه بیرون بروند و بعداً نیایند و کودتا کنند! عمر و ابوبکر را از مدینه بیرون می‌کند، و شخصاً اسم اینها را می‌آورد.

وقتی حال پیغمبر شدید می‌شود، بیهوش می‌شوند. عایشه صهیب را به‌دنبال ابوبکر می‌فرستد و می‌گوید: «بعید است که پیغمبر از این کسالت جان سالم به‌در ببرند؛ الآن موقعی است که تو باید به مدینه برگردی!»

صهیب به ابوبکر خبر می‌دهد، ابوبکر و عمر برمی‌گردند.

ناگهان پیغمبر متوحّشاً به هوش می‌آیند و می‌گویند: «چه شده است؟! چه شده است؟! چه کسانی امشب به مدینه آمده‌اند؟! چرا تخلّف کرده‌اند؟! لَقَد طَرَقَ المَدینةَ هَذهِ اللّیلةَ شَرٌّ عَظیمٌ؛ امشب یک شرّ عظیمی بر این مدینه نازل شده است!»

نمی‌گویند که چه کسانی آمده‌اند، و آنها خودشان را پنهان می‌کنند.

حضرت قدرت بر حرکت نداشتند و نماز را در همان حال خوابیده می‌خواندند و نمی‌توانستند بنشینند. به پیغمبر می‌گویند: ابوبکر آمده و در مسجدتان رفته است و نماز می‌خواند!

حضرت صدا می‌زند: «أقیمونِی! أقیمونی! من را بلند کنید! من را بلند کنید! دارد بر اسلام فتنه‌ای می‌آید، دارد بر اسلام بلیّه‌ای نازل می‌شود! بیایید من را بلند کنید!»

پیغمبری که نماز را خوابیده می‌خواند، می‌آیند و او را بلند می‌کنند، تکیه بر فضل بن عبّاس و امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌دهد و پیغمبر را با آن حال که پاهای او بر روی زمین کشیده می‌شد و بر دوش این دو تکیه زده بود، به مسجد آوردند؛ حضرت ابوبکر را کنار زدند، ولی نمی‌توانستند ایستاده نماز بخوانند، و نشستند و نماز را نشسته خواندند، بعد گفتند: «من را بلند کنید!»

دوباره حضرت را بلند کردند و بالای منبر بردند، حضرت بالای منبر نشستند و شروع به وصیّت کردند: «ای مردم! آن حلالی که در قرآن است، من نیز آن را حلال می‌کنم و اگر چیزی در قرآن حرام است، من نیز آن را حرام می‌کنم؛ آنچه را که من می‌گویم برای شما و به نفع شماست!»

بعد حضرت توصیه می‌کنند: «إنّی تارکٌ فیکُم الثَّقَلینِ [کتابَ اللَه و عترتی] و إنّهما لَن یَفتَرقا حتّیٰ یَرِدا عَلیَّ الحوضَ! من دو چیز نزد شما باقی می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت خودم؛ و اینها از هم جدا نمی‌شوند تا وقتی‌که در حوض کوثر به‌هم برسند! مردم بدانید: دست از این دوتا برندارید تا هدایت پیدا کنید! اگر دست بردارید، شقاوت پیدا می‌کنید و مسیر شما مسیر جهنّم است! در روز قیامت اصحاب من می‌آیند و در کنار کوثر می‌ایستند، ولی خداوند نمی‌گذارد آنها از حوض کوثر آب بنوشند؛ اینها افرادی هستند که از عترت من دوری گزیدند و از آنها تبعیّت نکردند!»[[24]](#footnote-24)

# گریه حضرت زهرا بر بستر شهادت پدر

بعد حضرت به منزل برمی‌گردند و بیهوش می‌افتند، وقتی‌که به‌هوش می‌آیند، می‌بینند فاطمۀ زهرا بر بستر آن حضرت نشسته و در حال گریه است و این اشعار را می‌خواند:

و أبیَضَ یُستَسقیٰ الغَمامُ بِوَجهِهِ \*\*\* ثِمالُ الیَتامیٰ عِصمةٌ لِلأرامِلِ[[25]](#footnote-25)‌

حضرت می‌فرمایند:

فاطمه جان، گریه نکن! آنچه که خداوند برای همه مقدّر کرده است، برای من هم مقدّر می‌کند! برو و فرزندان من حَسَنین را بیاور!

حضرت می‌روند و حَسَنین را می‌آورند. آنها را در آغوش می‌گیرند و شروع به گریه می‌کنند، سپس راجع به حسنین به افرادی که در دور بستر آن حضرت بودند و به دیگران توصیه می‌کنند؛ در این هنگام جبرئیل و میکائیل به خدمت آن حضرت می‌رسند و به آن حضرت عرضه می‌دارند: «یا رسول‌اللَه، وصایای خودت را به علی بکن!»

# وصیّت پیامبر به امیرالمؤمنین

پیغمبر، امیرالمؤمنین را صدا می‌زنند، حضرت می‌آیند و در کنار پیغمبر می‌نشینند، و پیغمبر شروع به وصیت می‌کنند:

یا علی، کسی که در راه خدا و محبّت ما قدم برمی‌دارد، تو او را یاری کن! کسی که دشمنی می‌کند، تو از او کناره بگیر!

بعد شروع می‌کنند وصیّت‌های دیگری را به حضرت علی می‌گویند:

یا علی، اگر حقّت را گرفتند، صبر کن! اگر خلافتت را غصب کردند، صبر کن! یا علی، اگر حرمت فاطمۀ من را هتک کردند، صبر کن! اگر فاطمه را زدند، چیزی نگو! یا علی، اگر بچۀ او را سقط کردند، صبر کن!

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌گویند:

قسم به خدا شنیدم که جبرئیل به پیغمبر اکرم گفت: «به علی بگو چه به سر فاطمۀ تو می‌آورند! به علی خبر بده که پس از مرگ تو، برای فاطمه چه مسائلی را پیش می‌آورند!»

وقتی‌که من این مطلب را از جبرئیل شنیدم، غش کردم و بیهوش افتادم، وقتی‌که به‌هوش آمدم، عرض کردم: یا رسول‌اللَه، صبر می‌کنم![[26]](#footnote-26)

# عزاداری حضرت زهرا بر تربت پدر و گلایه از امّت

خوب وصیّت پیغمبر را عمل کردند! کاری کردند که حضرت زهرا سلام اللَه علیها روزها کنار تربت پیغمبر بیاید و زن‌ها به دور آن حضرت جمع بشوند و حضرت ندبه کند و زاری کند و گریه کند:

یا رسول‌اللَه، از این دنیا رفتی، ولی این امّت تو با بقیۀ تو و باقی‌ماندۀ از نسل تو چه نکردند؟!

این اشعار حضرت زهرا است، کنار قبر پیغمبر دارد ندبه می‌کند:

ماذا علیٰ مَن شَمَّ تُربةَ أحمَدا \*\*\* أن لا یَشُمَّ مَدَی الزّمانِ غَوالیا

صُبَّت عَلیَّ مَصائبٌ لَو أنَّها \*\*\* صُبَّت عَلَی الأیّامِ صِرنَ لَیالیا[[27]](#footnote-27)

ای رسول خدا، تو رفتی و این امّت مصائبی بر سر من آوردند که اگر بر کوه‌ها تقسیم می‌کردند، از هم می‌گسیختند!

# ابیاتی در عزای شهادت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم

ماتـم جهان‌سوز خاتـم النبییّـن است \*\*\* یا که آخرین روز صادر نخستین است

روز نوحـۀ قـرآن در مصیبت طاهاست \*\*\* روز نالۀ فرقان از فراق یاسین است

کعبه را سزد امروز رو نهد به ویرانی \*\*\* زان‌که چشم زمزم را سیل اشکِ خونین است

رایت شریعت را نـوبت نگون‌ساری است \*\*\* روز غربت اسلام روز وحشت دین است

شاهـد حقیقت را هر دو چشم حق‌بین خفت \*\*\* آه بانوی کبریٰ همچـو شمع بالیـن است

شاهباز وحدت را بند غم به گردن شد \*\*\* کرکس طبیعت را دست و پنجه رنگین است

خاتم سلیمان را اهرمن به جادو برد \*\*\* مسند سلیمانی مرکز شیاطین است[[28]](#footnote-28)

بِسمِکَ اللَهمَّ و نَدعوکَ و نُقسِمُکَ و نَرجوک، بحقّ محمّد و أهلِ بَیتِه الأطهار، یا اللَه یا اللَه یا اللَه...

1. سوره اعراف (7) آیه 157. [↑](#footnote-ref-1)
2. لسان العرب، ج 4، ص 22. [↑](#footnote-ref-2)
3. الکافی، ج 5، ص 494؛ الوافی، ج 6، ص 70، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره نوح (71) آیه 26. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره اعراف (7) آیه 150. [↑](#footnote-ref-5)
6. رجوع شود به امام شناسی، ج 10، ص 389 ـ 393. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره اعراف (7) آیه 155. [↑](#footnote-ref-7)
8. و 2. سوره اعراف (7) آیه 156. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره اعراف (7) آیه 157. [↑](#footnote-ref-9)
10. مجمع البیان، ج 3، ص 360. [↑](#footnote-ref-10)
11. تفسیر القمّی، ج 1، ص 176. [↑](#footnote-ref-11)
12. نهج البلاغة (عبده)، ج 4، ص 159؛ بحر المعارف، ج 2، ص 86:

«و فی نهج البلاغة: ”إنّ الدّنیا و الآخِرةَ عَدُوّانِ مُتَفاوِتانِ و سَبیلانِ مُختَلِفانِ، فَمَن أحَبَّ الدّنیا و تَوَلّاها أبغَضَ الآخرةَ و عاداها؛ و هُما بِمَنزِلةِ المَشرِقِ و المَغرِبِ، و مَاشٍ بَینَهُما کُلَّما قَرُبَ مِن واحِدٍ بَعُدَ مِنَ الآخَرِ؛ و هُما بَعدُ ضَرَّتانِ.“

در نهج البلاغه آمده است: ”همانا دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مخالف یکدیگرند، پس هرکه دنیا را دوست دارد و بدان دل بندد، آخرت را دشمن داشته و از آن نفرت ورزد؛ و آن دو به‌منزلۀ مشرق و مغرب‌اند، و کسی که میان آن دو راه می‌پیماید، به هر کدام که نزدیک شود از دیگری دور می‌گردد؛ و از این گذشته، دنیا و آخرت هَووی یکدیگرند.“

ای عزیز! غیر خدا را در دل راه دادن و توجّه و التفات به آن نمودن شرک است؛ کما قال علیٌّ علیه السّلام: ”کُلُّ ما شَغَلَکَ عَنِ الحقِّ فَهوَ صَنمُکَ؛ هرچه تو را از حق سرگرم سازد، همان بت توست.“» [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره مریم (19) آیه 1 ـ 4. ترجمه:

«به نام خداوند بخشایندۀ مهربان. \* کهیعص \* این یادى از رحمت پروردگار تو دربارۀ بنده‏اش زکریا است \* آنگاه که پروردگارش را آهسته ندا کرد \* و گفت: «پروردگارا، من استخوانم سست شده و موی سرم از پیرى سپید گشته است! و ای پروردگارم، من هرگز با خواندن تو (از ثواب و پاداش سرای دیگر) بدبخت و بی‌بهره نبودم!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-13)
14. تفسیر القمّی، ج 1، ص 176 ـ 179؛ إعلام الوری، ص 43 ـ 45. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره ص (38) آیه 82 و83. [↑](#footnote-ref-15)
16. عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج 2، ص 85؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 3، ص 105. [↑](#footnote-ref-16)
17. و 2. سوره بقره (2) آیه 286. [↑](#footnote-ref-17)
18. بحار الأنوار، ج 10، ص 28 ـ 49، به نقل از الاحتجاج، ج 1، ص 210 ـ 226. [↑](#footnote-ref-18)
19. کشف الرّیبة، ص 82. [↑](#footnote-ref-19)
20. إعلام الوریٰ، ص 82. [↑](#footnote-ref-20)
21. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی صلّی الله علیه و آله، ج 1، ص 105. [↑](#footnote-ref-21)
22. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون عفو و گذشت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بر آزارها و اذیّت‌های امّت، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 4، ص 338 ـ 351؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 204؛ کنز العمّال، ج 6، ص 302؛ المصنّف، ابن‌إبی‌شیبة، ج 7، ص 331؛ السیرة النبویّة، ابن‌هشام، ج 1، ص 355؛ أنساب الأشراف، ج 1، ص 147؛ الطبقات الکبریٰ، ج 1، ص 201. [↑](#footnote-ref-22)
23. تفسیر القمّی، ج 2، ص 345. [↑](#footnote-ref-23)
24. إرشاد القلوب، ج 2، ص 338؛ بحار الأنوار، ج 28، ص 108. [↑](#footnote-ref-24)
25. الإرشاد، ج 1، ص 186. امام شناسی، ج 13، ص 99:

«او سپید رویى است که از برکت سیماى او از ابر، باران طلب مى‏شود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوگان و ضعیفان.» [↑](#footnote-ref-25)
26. الکافی، ج 1، ص 281 ـ 283. [↑](#footnote-ref-26)
27. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 1، ص 242. رسالۀ مودّت، ص 257:

«ابن شهرآشوب از آن بضعۀ رسول خدا این اشعار را روایت کرده است:

1قُل لِلمُغَیّبِ تَحتَ أطباقِ الثَّـریٰ \*\*\* إن کُنتَ تَسمَعُ صَرخَتِی و نِدائیـا

2صُبَّت عَلَیَّ مَصائِبٌ لَو أنّها \*\*\* صُبَّت عَلَی الأیّامِ صِرنَ لَیالیا

3قَد کُنتُ ذاتَ حِمًی بِظِلِّ مُحمّدٍ \*\*\* لَم أخشَ مِن ضَیمٍ و کانَ جَمالیـا

4فالیَومَ أخشَعُ لِلذّلیلِ و أتّقِی \*\*\* ضَیمی و أدفَعُ ظالِمِی بِرِدائیـا

5فإذا بَکَت قُمْریَّةٌ فی لَیلِها \*\*\* شَجْنًا عَلیٰ غُصنٍ بَکَیتُ صَباحیا

6فَلأجعَلَنَّ الحُزنَ بَعدَکَ مـونِسـی \*\*\* وَ لأجعَلَنَّ الدّمعَ فیکَ وُشاحیا

7ماذا عَلیٰ مَن شَمَّ تُربةَ أحمَدٍ \*\*\* أن لا یَشُّمَّ مَدَی الزّمانِ غَوالیـا

حضرت فاطمۀ زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت پدر و مصائبی که از ناحیۀ دشمنان به آن حضرت می‌رسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک می‌گذارد و بدین اشعار با پدر خود مناجات می‌کرد:

1) بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاک‌های زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش می‌دهی و سخن مرا می‌شنوی،

 2) من با تو راز و نیازهایی دارم؛ ای پدرجان! از هنگامی که تو از دنیا رخت بر بستی، چنان مصیبت‌های کمرشکنی بر من وارد شد که هرآینه اگر بر روزهای روشن دنیا وارد می‌شد، از سنگینی و سختی آن، مانند شب ظلمانی تاریک می‌شدند.

3) ای پدرجان! من در سایۀ حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامی‌ای بودی که مرا از هر گزند مصون می‌داشتی. ای گل روی من! ای زینت محفل من! تا تو بودی، من از هیچ ظلم و آزاری بیم نداشتم!

4) لیکن امروز که از دنیا رفتی و دشمنان تو مرا بی‌تو دیدند، باید برای افراد فرومایه و زبون فروتنی کنم و برای حمایت از دین تو و دفاع از حق علی، پسر عموی تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و جلوی ظلم و ستم را بگیرم.

5) ای پدر مهربان! اگر گاه‌گاهی هنگام شب تار، قُمری در شاخۀ درخت به گریه درآید، بدان که من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه می‌کنم!

6) آری، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و اشک‌های چشم من چون گردنبندی، بر سینۀ من قرار خواهد گرفت!

7) آری، کسی که خاک قبر تو را ببوید و بوی نسیم تربت تو بر مشام او برسد، دیگر چه نیازی دارد که در طول مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال کند!» [↑](#footnote-ref-27)
28. کلّیات دیوان آیة الله غروی اصفهانی، ص 62. [↑](#footnote-ref-28)